

بازتاب مضامین عرفانی و اخلاقی در حدائق الانوار محمدصادق قوشمی

مهین فرحمند^۱

سید محمود سیدصادقی^۲

شمس‌الحاجیه اردلانی^۳

چکیده

نسخه خطی حدائق الانوار، رساله مفصلی است در عرفان و توحید. با نثری ساده و مرسل که مؤلف در فصل اول مقدمه، شرح حال خودش را ذکر نموده است. نویسنده، کتابش را در هشت حدیقه و هر حدیقه در چند گلزار و شجره تنظیم کرده و در آن اشعار و حکایات زیادی از شاعران و نویسندگان دیگر آورده است. حکایت‌های حدائق الانوار، نمونه‌ای از ادبیات داستانی در متون نثر عرفانی فارسی است. نویسنده، در این کتاب مضامین تعلیمی، اخلاقی و عرفانی را به بهترین شکل بیان نموده است. در این مقاله برآنیم تا برجسته‌ترین آموزه‌های عرفانی و اخلاقی قوشمی از جمله طلب، عشق، معرفت، توحید، فقر و فنا، مبارزه با نفس، نکوهش دنیا و دنیاپرستان، ریاضت، یقین، قرب، انسان کامل و... را بنمایانیم. بررسی‌ها نشان می‌دهد که قوشمی در حدائق الانوار، برای تبیین موضوعات عرفانی، به استفاده از اساطیر مختلف ملی و مذهبی دست زده است. بیشترین توجه نویسنده، به اساطیر مذهبی بعد از اسلام است که در این بین، شخصیت‌هایی چون پیامبر (ص) و امام علی (ع) و امام زمان (عج) بن‌مایه اصلی نوشته او را تشکیل می‌دهند. اساطیر دینی قبل از اسلام، در درجه دوم استفاده قرار دارند و اساطیر ملی با فاصله‌ای کم در درجه سوم اهمیت قرار می‌گیرند. قوشمی از اساطیر ملی نیز برای تبیین مفاهیم مذهبی و عرفانی بهره‌جسته است. وی گاه برای برجسته‌تر کردن مفاهیم عرفانی، به بازگویی اساطیر گذشته پرداخته است.

کلیدواژه‌ها:

حدائق الانوار، قوشمی، مضامین عرفانی، اخلاق.

^۱ - دانشجوی دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. نویسنده مسئول:

m.seydsadeghi@iaubushehr.ac.ir

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

پیشگفتار

فطرت پاک انسانی متمایل به عالم قدس و ملکوت است؛ اما سرشت خاکی او را همواره به سوی عالم قدس و ملکوت فرامی خواند. چالش درونی انسان و نیروهای خیر و شر و احساس دل‌تنگی و غربت و اسارت مرغ روح در قفس تن، موجب می‌گردد تا او به‌خودبیاورد و برای وصول به عالم قدس و انس با خویشتن خویش آشتی کند، دل را از غربت این عالم خاکی رها سازد و قصه پر غصه غربت خویش را با آن بازگونماید. در این مسیر به گرایشی عارفانه روی می‌آورد و تلاش می‌کند تا دل را از غبار غفلت و حجاب ظلمت بپیراید و به نور بصیرت و هدایت بپاراید. آنگاه بال جان گشاید و تا بارگاه یار پرواز نماید و دیده دل را با دیدار دلدار روشن گرداند.

انسان هنگامی که در درون خود، احساس طلب و تشنگی کند، همت را وجهه راه خویش قرار می‌دهد و پوینده را حقیقت خودشناسی می‌شود، اما طی این مرحله بی‌همراهی خضر، بسیار پرخطر است و نه تنها سالک را به مقصود نمی‌رساند؛ بلکه او را سرگردان می‌گرداند. از این روی قرآن و عترت، انبیا و اولیا، آشنایان کوی حقیقت و روحانیان عالم قدس، بهترین راهنمایان رهروان حظیره قدس هستند.

بسیاری از شاعران و نویسندگان از دیرباز تاکنون با توجه به اوضاع و احوال زمانه و جو حاکم بر اجتماع خود کم‌وبیش به این مهم اشاره کرده‌اند؛ اما سوز و گداز عارفانه و یا عاشقانه در سخنان بعضی به نحوی بیش از برخی دیگر توانسته دل‌ها را در معرض دگرگونی و تحوّل و بیداری و حرکت قرار دهد.

هدف ما در این مقاله آن است تا بدانیم جایگاه سخنان عارفانه و اصطلاحات عرفان و تصوّف در کتاب حدائق الانوار تا چه میزان است؟ و آیا کاربرد این اصطلاحات و مضامین عرفانی در نوشته او کلی است؟ به سخن دیگر آیا می‌توان نسخه حدائق الانوار قوشمی را یک متن عرفانی صرف به حساب آورد یا خیر؟

به نظر می‌رسد، قوشمی به خوبی توانسته است برای بیان مضامین و مطالب تعلیمی خود از اندیشه‌های عرفانی و آموزه‌های عرفان کلاسیک بهره‌برد. با بررسی متن کتاب حدائق الانوار به برخی اصطلاحات و مفاهیمی برمی‌خوریم که جنبه عرفان و تصوّف دارد. به عبارتی دیگر، بیان و اشارات وی

در متن کتاب گهگاه رو به عرفانی ملایم است. بعضی از این موارد، کاربرد واژه‌ها و مفاهیم عرفانی است که ما در ذیل فهرست‌وار به آن اشاره می‌کنیم.

معرفی نسخه حدائق الانوار

این پژوهش بر آن است تا یکی از این نسخه‌های ناشناخته ادب فارسی در زمان قاجار را به دستداران فرهنگ و اندیشه تقدیم نماید. «نثر دوره قاجار، تحت‌تأثیر سبک بازگشت ادبی است. پس از رواج سبک هندی در شعر دوره صفوی، کم‌کم شاعران از آن روی گردان شده، به سبک‌های قدیم بازگشتند. گویانکه ابتدا به سبک عراقی روی آوردند و اقبال به سبک خراسانی در این بازگشت، بیشتر بود و سپس به سبک خراسانی» (بهار، ۱۳۷۳، ج ۳: ۳۴۸). «در زمینه نثر از اواخر کار زندیه، قدم‌به‌قدم اصلاحات جزئی و نسبی در سبک نگارش به‌وجود آمده و نثرنویسی فارسی، اگرچه به تدریج و تآنی، به سادگی، روانی و پختگی گراییده و تصنع و تکلف تا حدی کمتر شده است.» (آرین پور: ۱۳۸۲، ج ۱: ۵۰). باینکه رگه‌هایی از نثر ساده و مرسل رایج بود، نویسندگان هم به پیروی از شعرا سبک گذشتگان را دنبال کردند و نثرهای مصنوع، متکلف و پیچیده را کم‌کم کنار گذاشتند. این تحول در نثر، آهسته‌تر از تحول در شعر رخ داد و اثر خود را در اواخر دوره قاجار و ظهور نثر جدید فارسی زمان مشروطه گذاشت. «در این بین، روی آوردن به نثر مسجع و آهنگین به پیروی از سعدی و دیگر نویسندگان برجسته، رایج شد. صوفیان این عهد در ایران و خارج از ایران، اثرهایی در مرتبه‌هایی که غالباً در مرتبه‌های دوم و سوم اهمیت قرار دارند به نظم و نثر پدید آوردند و آیین پیشینیان را در این راه دنبال کردند. هیچ‌یک از این کتاب‌ها و دفترها، ارزش آثار عارفان بزرگ گذشته را ندارد. نه از حال و ذوق و فصاحت آنان در اینجا اثری است و نه از عمق فکر و اندیشه پاره‌ای از آن‌ها در این‌ها خبری. بیشتر در آن‌ها به بیان آیین‌ها، سنت‌ها، تعبیرها و اصطلاح‌ها و یا تکرار مطالب گذشتگان با شرح و بیانی که درخور زمان باشد توجه شده است. بعضی هم در شرح حال و اثرها و سخنان عارفان پیشین و یا ترجمه احوال مشایخ متأخر است.» (صفا: ۱۳۶۸، ج ۱/۵: ۵۱۱) نسخه خطی حدائق الانوار، رساله مفصلی است در عرفان و توحید با نثری ساده و مرسل که مؤلف آن محمدصادق بن محمدباقر، در فصل اول، شرح حال خودش را ذکر نموده و می‌گوید که ابتدا در اصفهان و شیراز بوده و پس از آن به قم آمده و عاقبت داخل سلسله ذهبیه گردیده و پس از آن این کتاب را تألیف کرده است. او کتابش را در هشت حدیقه و هر حدیقه در چند گلزار و شجره تنظیم نموده در این نسخه مؤلف اشعار زیادی از شاعران دیگر آورده است. حکایت‌های حدائق الانوار نمونه‌ای از ادبیات داستانی در متون نثر عرفانی فارسی است. داستان‌هایی که در آن اندیشه‌ها و آموزه‌های عرفانی در قالب قصه و داستان طرح می‌شود، داستان عرفانی نامیده می‌شود در این آثار، قصه و داستان، ظرف یا پیمان‌های برای انتقال معنی و مفهوم است. مشخصه اصلی این رساله در محتوا که در سرتاسر کتاب و در لابلای داستان‌های آن مشاهده-

می شود، عشق به حق است و نادیده گرفتن هر چه غیر اوست. درحقیقت موضوع اصلی این مجموعه را می توان با معیار و سنجه ادبیات عرفانی و تعلیمی بررسی کرد. پس با نگاهی جامع می توان از چند دیدگاه محتوایی، زبانی و ساختاری به این رساله نگریست.

پیشینه تحقیق

علی رغم وجود دو نسخه موجود در کتابخانه های ملی و سپه سالار، رساله حدائق الانوار تاکنون تصحیح نشده است. بدین سبب ضرورت اهمیت و توجه به آن دوچندان می شود، این اثر نخستین بار نویسنده همین مقاله به عنوان رساله دکتری تصحیح کرد و در فرآیند چاپ قرار گرفت. در فرآیند تصحیح آن نیز هدف رسیدن به متنی مُتَّفَح، مشکول، مُعَرَّب و صحیح بوده به طوری که نزدیک ترین متن به نگارش مؤلف باشد.

بحث و بررسی

اگرچه از آغاز شکل گیری منش عرفانی در ادب فارسی تاکنون، بسیاری از عرفا و ادیبان، درباره اصول و مبانی این علم تحقیق و تفحص نموده و کتاب ها و رسالات متعددی نگاشته اند، با این حال در سبک شخصی و در اصول و جهان بینی خاص هر کدام، نکات ویژه ای نهفته که باعث تمایز دیدگاه ها و نحوه نگرش آن ها با یکدیگر گردیده است. آنچه در ادامه بررسی می شود، مهم ترین نکاتی است که با استناد به شواهد به دست آمده از حدائق الانوار به دست آمده است. در واقع شالوده جهان بینی عرفانی وی بر مبنای این اصول پی ریزی شده و بخش زیادی از مباحثش به این مسائل اختصاص یافته است.

الف - اصطلاحات عرفانی

فنا و بقا

در اصل این دو اصطلاح «فنا از اوصاف بشری و بقا به صفات الهی است که سالک تا از حظوظ نفسانی فانی نگردد، از زلال مشرب بقا، شرب و ذوق نیابد؛ یعنی تا از خود نمیرد، باقی نشود.» (اردبیلی، ۱۳۷۳: ۵۱۳).

از دیدگاه قومشمی، فنا و بقا، مستهلک ساختن اراده و اختیار خود در اراده و اختیار خداوند است: «اراده خود را در اراده او مستهلک نماید. بلکه خود را نیست و نابود پندارد. از صفات خود بمیرد و به اوصاف او زندگی پذیرد. آنگاه از «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» نصیب گیرد و اراده در میان داشت. چون یکی در وادی نیستی قدم گذاشت، دیگری لوای تأثیر و تأمیر، افراشت. پس آنچه گوید، دوست گفته و آنچه شنود به او شنود. بی یَسْمَعُ وَ بی یُبْصِرُ وَ بی یَنْطِقُ، نقاب از رخ برکشد لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، چهره

نماید. فانی فی الله، گردد و باقی بالله باشد. ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى نینداختی تو، درهنگامی که ظاهراً تو انداختی. که تو را اراده و رای اراده حق نبوده؛ بلکه خدای تعالی، انداخته که دست تو دست خدا باشد. فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ. با نور خدا شود. الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ، رخ نماید. و رای این مقام کدام مقام بود؟ و بالای این دولت کدام دولت باشد؟ نه این که از فنا، موت طبیعی بر او باشد، بلکه مراد استهلاک اراده نمود و جمله خود است در تجلی او. «(قومشمی، نسخه خطی: ۳۸۴)

مبارزه با نفس

همان طور که می دانیم یکی از گام های اساسی در سیر و سلوک و رسیدن به نور معرفت و محبت خداوند، مبارزه با نفسانیات و تعالی دادن به ارزش های روحانی است؛ سالک می تواند در این راه با فنای صفات مادی و گذشتن از ظواهر و با مداومت به ذکر و فکر به خدا و معنویات روحش را برای اعتلا به عالم معنا آماده سازد. قومشمی در این باره در توصیف سالکان راه حق می گوید:

«لکن اهل مجاهده و ریاضت برآند که مکلف باید به مجاهده و ریاضت و مداومت بر ذکر و فکر، قلب را از هواجس نفسانی و هواجس شیطانی صفا داده تا قابل نور معرفت و محبت گردد» (قومشمی: ۳۹۲)؛ و یا می گوید که تنها راه رسیدن به حیات جاودانی تحمل ریاضت و سختی است:

«مرا آگاهی حاصل آمد که ثمره نشانیدن شجره انسانی نیز حیات جاودانی است و آن حاصل نشود مگر به تربیت باغبان کامل که به ریاضت و عبادت، خارهای صفات ذمیمه و اغراض دنیویه که دامن گیر اوست از خود دور کند تا چون گل، گلستانی از شمیم اخلاق حسنه او معطر گردد و زینت و زیب یابد. « (قومشمی: ۲۶۴)

نکوهش دنیا و دنیاپرستان

از منظر عرفا کسان که خلاف روش و عقیده ائمه اطهار، به ظواهر دنیا پرداخته اند، سزاوار مذمت و نکوهش هستند. قومشمی معتقد است دنیاپرستان کسانی هستند که خلاف راه پیامبر (ع) رفته و خود را مشغول ظواهر دنیا ساخته اند:

«که طایفه را که مذمت کرده اند از اهل ظاهر کسانی اند که دین به دنیا فروخته اند و خلاف طریقه ائمه علیهم السلام رفته اند و احکام و ادب از غیر مأخذ جاری کرده اند و خدا و پیغمبر از ایشان بی زارند و به نص احادیث بدترین خلائق اند.» (قومشمی: ۲۵۴)

سَماع

سَماع به عنوان یک اصطلاح عرفانی عبارت است از: «شنیدن سرور، پای کوبی و دست‌افشانی صوفیان است» (سجادی، ۱۳۷۰: ۴۷۷). یکی از بارزترین جلوه‌های سکر و مستی، حاصل از میل و اشتیاق به وصال محبوب حقیقی در تفکر عرفانی، سَماع است. از این رو عرفا حرکات مربوط به سَماع را اشاره به رمزی از احوال و اسرار روحانی دانسته‌اند. «چرخ زدن را اشارت به شهود حق در جمیع جهات، جهیدن را اشارت به غلبه شوق به عالم علوی و پاکوفتن را اشارت به پامال کردن نفس اماره و دست‌افشاندن را اشارت به دستیابی به وصال محبوب می‌دیدند.» (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۳۳) در اندیشه‌های عرفانی محمدصادق قومشمی این مسأله بازتاب ویژه‌ای داشته و در مباحث خود به سَماع و شرایط خاص آن اشاره کرده‌است:

«سؤال کردند بعض مشایخ را از سَماع و حضور مجلس آن. فرمودند: محتاج است آن کسی که حاضر می‌شود به نور بصیرت و صدق نیت و امانت و بدون این اوصاف لهو و لعب و عمل شیطان است و احتراز از آن مجلس لازم است. چنان که شیوه اکابر و اعظام است. پس اقرار به سَماع و انکار مطلقاً افراط و تفریط است و وسط آن حسن است که سَماع اهل خیر نیک و ثمره آن ظهور نور توحید و سَماع اهل شر که خود را به حيله و مکر به این صورت نمایند، قبیح و ثمره آن ظلمت و جهل و کفر و خذلان و از عمل متابعان شیطان است اعاذ بالله وایاکم.» (قومشمی: ۴۷۰)

ریاضت

یکی از گام‌های اساسی در طریقت و وصول به حقیقت، بریدن از خلق و یگانه شدن برای حق است؛ اما این مسئله آداب دارد و هر سختی‌ای به مفهوم ریاضت واقعی نیست. در اثر ریاضت سالک از کسوت انانیت و علایق بشری عریان شده و به کعبه مقصود راه پیدامی‌کند.

«مجدوبین این طایفه باشند که از سلوک و ارشاد خلق منجذب به جذبۀ حق شوند و آنگاه در قباب و پرده عزت خزیده در پناه حضرت بی‌چون آرمیده‌باشند، گویند این طایفه چون به اعتبار ریاضت و مجاهده، هدایت یافتند و از کسوت انانیت و علایق بشریت عریان شده به کعبه مقصود شتافتند.» (قومشمی: ۲۸۸)

و یا:

«بلکه اول به افیون محنت و غم و ایتیمون رنج و الم مدارا کند و به سکنجبین فقر و مسکنت صفرای منبت را از او دفع نماید و به ذیت سرزنش و ملامت سودا معاشرت خلق را از سر او بیرون نماید و به تریاق عزلت و ریاضت رطوبات شهوات نفسانی را ازاله کند و چون در بیماری محبت،

طغیان دید و دم عشق و اخلاص به پایان رسید و در مقام تسلیم آمد، او را شربت شهادت چشانند.» (قوشمی: ۲۰۶)

معرفت

معرفت و خداشناسی شرط اساسی ورود به طریقت و نیل به حقیقت است؛ در واقع تلاش انسان همواره بر این مبنا بوده است تا حقایق شناخت ذات خداوند را از راه های مختلف شناخته و از این- رهگذر حس فطری پرستش را در درون خویش ارضانماید، هر چند که هنوز هم بعد از گذشت قرون متمادی نتوانسته است به کنه ذات حق تعالی پی ببرد و تلاش وی در این زمینه در حدود مرز اندیشه محدود مادی تا حدودی ناکام مانده است.» (عباسی، ۱۳۸۹: ۲۲۰)

«زیرا که این گروه از خدا غافلند و در اطاعت معبود حقیقی کامل و از آخرت و دار بقا اهل. اگر ذره ای از نور خورشید معرفت در کشور قلوب آن ها تابش نمودی، کجا دنیا و اهل آن را قبله خود ساختندی و در میدان دوستان خدا سمند ایداء و اذیت تاختند و همواره با نفس و آرزوهای او نرد محبت باختندی» (قوشمی: ۱۹۷)

و یا:

« مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ؛ یعنی هر که زاهد و بی رغبت گردد از دنیا ظاهری شود در قلب او چشمه های معرفت و فرمود: باشید چراغ های هدایت و راهنمایی و باشید ساکن و منزوی در خانه های خود و چراغ ها و راهنماها باشید در وقتی که ظلمت حُب دنیا، بصیرت مردم را پوشیده باشد.» (قوشمی: ۱۸۶)

یقین

در تعریف یقین گفته اند: مشاهده غیب به صفای قلب و ملاحظه اسرار به محافظت افکار، آرامش دل به حقیقت چیزی، رؤیت عیان، تحقق تصدیق به غیب با از میان رفتن هرگونه شک و تردید. از بیان فوق این نکته به دست می آید که هر چند تعبیر مختلف است اما راه رسیدن به چنین مرتبه ای از شناخت و معرفت یقینی، به وسیله کشف و شهود قلبی و در پرتو سیر و سلوک و ریاضت، قابل وصول و ممکن است.

«فقیر را عقیده آن است که در بدو تکلیف، طلب هدایت از خداوند نماید خداوند عالم به صدق نیت او با او معامله فرماید، خواه به تحصیل علوم باشد یا طرق دیگر. مقصود این است که جویای شاهراه یقین باشد و سوای پرستش حق منظور نداشته باشد. لا محاله راهنمایی می شود.» (قوشمی: ۱۷۶).

و یا:

«اطمینان و یقین موقوف بعون ربّ العالمین و همت ائمه طاهرین است به تصفیه قلب و توجه تام، حاصل می‌شود.» (قومشمی: ۱۶۰)

طلب

طلب در اصطلاح «جستجو کردن از مراد و مطلوب را گویند.» (سجادی، ۱۳۷۰: ۵۵۳) طلب، نخستین گام در سیر و سلوک سالک جهت رسیدن به حقیقت و کمال است. در اصل تا زمانی که سالک، معشوق و محبوب ازلی را طلب نکند، نمی‌تواند قدم در راه طریقت بگذارد و دشواری‌های آن را تحمل کند. چنان‌که در حدائق الانوار نیز ذکر شده:

«چون نور طلب در قلب او طلوع نماید و شاهد دلربای شوق حلقه بیت الله دل گیرد، او را به طاعات و ریاضت امر فرماید تا از اوصاف بشریه خلج به اوصاف الهیّت مخلع گردد و آداب محبت به جا آورد» (قومشمی: ۱۵۱).

و یا:

«و طلب اگرچه موقوف است بر استعداد؛ لکن استعداد نیز از نعمت الهی است. چنان‌که در ادعیه بسیار است که گفته‌اند: یا مبدأ النعم قبل استحقاقها. ای ظاهرکننده نعمت‌ها، پیش از استحقاق آن‌ها؛ و عطا این استحقاق خواندن خداست، به سوی طلب و طلب کردن اجابت ایشان است که فرموده أُجِیْبُوا دَاعِيَ اللَّهِ.» (قومشمی: ۱۰۹).

قرب

قرب عبارت است از نزدیکی به حق تعالی، البته نه نزدیکی صوری و مادی، بلکه نزدیکی معنوی که از راه دل حاصل می‌شود؛ هر قدر دل به حق نزدیک‌تر باشد، او را بیشتر احساس می‌کند. «گفت: اکرام کرد مرا خدا به قرب خود و نشانید در مهد امن و امان و خلاص کرد از بعد و هجران بعد از آن» (قومشمی: ۲۱۰).

انسان کامل

اصطلاحی است عرفانی و بر کسی که مظهر آتم اسمای الهی خداست اطلاق می‌شود. اندیشه‌ها و نظریه‌های مختلفی که در طول تاریخ درباره این مفهوم ارائه کرده‌اند، موجب شده که به دست دادن تعریفی جامع و فراگیر از آن میسر نباشد. باین همه، با توجه به مجموعه آراء و افکاری که در آثار اهل عرفان در پیرامون این معنا مطرح بوده است، می‌توان گفت که «انسان کامل انسانی است متخلّق به اخلاق الهی، علت غایی خلقت، سبب ایجاد و بقای عالم، متحقق به اسم جامع الله، واسطه میان حق و خلق، خلیفه بلامنازع خدا که علم او به شریعت، طریقت و حقیقت قطعیت یافته و به تعبیری اقوال نیک،

افعال نیک و اخلاق نیک در او به کمال رسیده است. او به ظاهر و باطن راهنمای خلایق و آدمیان است و به امراض و آفات نفسانی و روحی آنان آشنا و هم شفا دهنده آن‌هاست. مخلوق خدا، اما خداگونه است. آنچه از صفات و اخلاق الهی در او فراهم آمده، به نیابت ذات ربوبی است که چون دوگانگی از او برخاسته و با هویت متعالی الهی، وحدت ذاتی پیدا کرده، به چنین مرتبه‌ای نائل شده است. «گوه‌رین، ۱۳۶۷: ۸۷». قوشمی معتقد است عارف در سیر الی الله به مرشد و راهنما، محتاج است و بدون آن طی طریق غیرممکن است:

«در استکمال و غیرمستکفی آن است که صاحب نقص جزئی است و در رسیدن به کمالات نوع انسانی به تفاوت درجات در سیروسلوک به قرب حضرت پروردگار محتاج و مضطر است به هدایت و ارشاد انسان مستکفی. پس افراد انسانی را در دار تکلیف احتیاج است به انسان مستکفی که مؤیدمن - عندالله است و انسان مستکفی به حسب فطرت. منحصر است به چهارده معصوم که عصمت فطری ایشان است.» (قوشمی: ۱۷۷)

ب- شخصیت‌های عرفانی

آدم (ع)

داستان آدم در قرآن مجید، ضمن سوره‌های بقره، اعراف، حجر، طه و ص بیان شده است. در سوره‌های بنی اسرائیل و کهف نیز به قصه آدم اشاره رفته است. بنابراین آنچه در قرآن آمده است، خداوند برای آگاه ساختن فرشتگان از مشیت خویش به ایشان فرمود که در زمین خلیفه‌ای قرار خواهد داد. فرشتگان گفتند: آیا زمین را به کسی خواهی سپرد که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد؟ خداوند فرمود: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید. پروردگار انسان را از خاک به دست خویش بیافرید. پس از سرشته شدن گل آدم، خداوند در او روح دمید و به وی بهترین صورت را بخشید و او را از نام و حقیقت موجودات آگاه ساخت. برای آن که فرشتگان به علت امتیاز آدمی پی‌برند، آن نام‌ها را بر فرشتگان عرضه داشت و ایشان به حقیقت آن‌ها پی‌نبردند. آنگاه آدم را فرمود تا اسماء موجودات را بر فرشتگان بازنماید؛ و چون آدم از عهده آزمایش برآمد، همه فرشتگان به برتر او اقرار کردند. ملائکه به امر حق و به منظور تعظیم آدم به سجده درافتادند. تنها ابلیس بود که کبرورزید و اعتراض کرد و گفت: من از آدم برترم، چه اصل خلقت من آتش و اصل آفرینش او خاک تیره است. ابلیس به دنبال عصیان در برابر پروردگار خویش مردود درگاه شد. آدم با جفت خود ساکن بهشت گردید. خداوند بهره‌بردن از تمامی نعمات بهشت را بدانان ارزنی داشت، آنان تنها، از نزدیک شدن به درختی معین نهی شدند. شیطان به وسوسه آدم و زوجه‌اش پرداخت. آن دو پس از خوردن میوه ممنوع، عورتشان ظاهر گردید و بر عیب خود واقف شدند و سعی در پوشیدن آن داشتند؛ به ناچار از برگ درختان، برای ستر عورت خویش

استفاده کردند. در این هنگام، از پروردگار ندایی بدین مضمون شنیدند: مگر شما را از خوردن میوه آن درخت بازداشتیم یا مگر شما را از عداوت و دشمنی شیطان آگاه‌نساختم. ایشان گفتند: بار پروردگارا ما به خود ستم کردیم، هرگاه از گناه ما درنگذری و ما را مورد رحم و شفقت خویش قرارندهی، در زمرهٔ زیان‌کاران خواهیم بود. بدین ترتیب، آن‌ها استغفار کردند و در نتیجه توبهٔ ایشان پذیرفته شد و مأمور گردیدند که به زمین فرود آیند و در روی زمین تا مدتی قرار یابند. (خزائلی، ۱۳۸۹: ۱۸)

«آنچه در قرآن کریم دربارهٔ داستان آدم آمده است با روایت سفر پیدایش در عهد عتیق اختلاف‌هایی دارد. در عهد عتیق آمده است که خداوند آدم را به صورت خویش می‌آفریند و بر همهٔ جانوران فرمان‌روایی می‌دهد.» (عهد عتیق، سفر پیدایش، باب اول: ۲۸-۲۶)

خداوند پس از آفریدن آدم، باغی به طرف مشرق در عدن غرس می‌کند و آدم را در آن جای می‌دهد تا کار کند و محافظ باغ باشد. در وسط این باغ، درخت معرفت نیک و بد قرار دارد که خداوند آدم را از خوردن میوهٔ آن منع می‌کند. آنگاه برای آن‌که آدم تنها نباشد، خداوند حیوانات صحرا و پرندگان آسمان را از زمین سرشته و به نزد آدم می‌آورد تا ببیند و بر آن‌ها نام بگذارد. چون از این جانوران هیچ‌یک موافق معاونت آدم نیستند، خداوند زن را از یکی از دنده‌های آدم می‌آفریند. مار زن را می‌فریبد تا از میوهٔ درخت می‌خورد و به آدم نیز می‌دهد. بعد از خوردن این میوه، چشم آن دو باز می‌شود و درمی‌یابند عریانند. خداوند، چون از این امر باخبر می‌شود، آدم و زوجه‌اش را از بهشت بیرون می‌کند.

در قرآن کریم، ضمن حذف بسیاری از جزئیات زائد از روایت تورات، موضوع سجدهٔ فرشتگان به آدم و تمرد شیطان ذکر شده است که بر مقام والای انسان و ارزش و اعتبار او در نزد خداوند تأکید دارد. به‌رحال مفسرین و روایان قصص قرآن، داستان حضرت آدم را با تفصیل در جزئیات ذکر کرده‌اند که حاوی بعضی روایات تورات نیز هست. در حدائق الانوار دربارهٔ چگونگی خلقت حضرت آدم آمده است: «حق تعالی اراده نمود که حضرت آدم را بیافریند. پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شو به سوی زمین و قبضه از خاک برای بدن آدم فراگیرد. پس ابلیس لعین سبقت گرفت به سوی زمین و با زمین گفت: خدا می‌خواهد که از تو خلقی بیافریند و او را به آتش عذاب کند. پس چون ملائکه بیانند، بگو پناه می‌برم به خدا، از آن‌که از من چیزی بگیری که آتش را از آن بهره‌باشد. پس جبرئیل نازل شد و زمین استعاضه نمود. جبرئیل برگشت و گفت پروردگارا! زمین پناه گرفت به تو از من. پس او را رحم کردم و همچنین میکائیل و اسرافیل هر یک آمدند و برگشتند. پس حق تعالی عزرائیل را فرستاد و چون زمین پناه به خدا برد، عزرائیل گفت: من نیز پناه به خدا می‌برم به عزت خدا. از آن‌که فرمان او را نبرم. پس قبضه از بالا و پایین و تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت زمین گرفت و به- آن سبب اخلاق و رنگ‌های فرزندان آدم مختلف شد.» (قومشمی: ۷۷)

ابلیس

در متون ادبی، شیطان مظهر بدی است و نیرویی است که انسان را به بدی وامی‌دارد. بهاء‌الدین خرمشاهی درباره واژل ابلیس می‌گوید: «بر طبق نوشته آرتور جفری این واژه صورت تحریف‌شده‌ی واژه یونانی دیابلوس است ولی بعضی از مفسران و فرهنگ‌نگاران مسلمان از جمله طبری و راغب‌اصفهانی برآیند که از ریشه بلیس و بلاس به معنای نومییدی است؛ زیرا خداوند او را از همه نیکی‌ها نومیید گردانیده‌است.» (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۱۱۶)

ابلیس در ابتدا از فرشتگان مقرر بود و پیشینه‌ای دیرین در عبادت و تقرب عظیم در آستان حق داشته‌است و خدای عزوجل مر ابلیس را گرامی‌داشتی از بهر آنک مر خدای را به هر آسمان بسیار عبادت کرده‌بود چندان که همه فرشتگان از او به تعجب افتاده‌بودند. (طبری، ۱۳۶۷: ۸۵۱)

نگاه قوشمی به ابلیس به‌عنوان شخصیتی اهریمنی است و منشأ جهل و نادانی انسان را ابلیس دانسته‌است: «اما جهل جوهر نفسانی ظلمانی است که بالتبع عقل خلق شده؛ از غیر جعل و صنع. از جهت معلومی و مخلوقیه عقل از ظل او جهل برپاشد و مقابل نور ظلمت افتاد که به شرور به او قایم است و آن شیطان و ابلیس کل است و از او منشعب شده‌است، ارواح شیاطین و از ظلمات آن‌ها ارواح کفار و مشرکین و این است مراد به سجین و بحر اجاج گویند.» (قوشمی، ۱۱۴)

داوود

حضرت داوود (ع) انبیاء الهی است که خداوند به او حکمت عطا نمود. نام کتابش همان‌طور که در قرآن نیز به آن اشاره شده، زبور است. حضرت داوود صوت نیکوئی داشت لذا هرگاه به خواندن زبور شروع می‌کرد انس و جن و پرنده و حیوان‌های وحشی نزد آن حضرت اجتماع می‌نمودند. قوشمی در کتاب حدائق الانوار یازده بار از این پیامبر یاد کرده و حکایاتی از حضرت داوود آورده‌است: «شخصی خدمت داوود، داد آورد که برادر مرا نودونه گوسفند است و مرا یکی. گوید: یک گوسفند را به نزد من بده. فرمود: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالٍ نَعَجْتَكَ اِلَيْهِ نِعَاجِهِ. به تحقیق برادر تو ظلم کرده‌است تو را به سبب آن که سؤال کرده گوسفند تو را به سوی گوسفندان خود. خطاب عتاب از جانب رب‌الارباب در رسید که ای داوود خطاکردی و خطای آن حضرت آن بود که مدعی علیه حاضر نبوده.» (قوشمی، ۱۸۸)

نویسنده حدائق الانوار در خلال حکایت دیگری از حضرت داوود به خطرات عالمان جاهل اشاره کرده و می‌گوید: «شیخ شهید سعید در منیة‌المیریدین روایت کرده که خدای تعالی، وحی می‌فرستاد به داوود که مگردان میان من و خود عالمی را که مفتون به دنیا است که منع خواهد کرد تو را از راه محبت من. پس به درستی که آن جماعت یعنی آن عالمان راهزنان بندگان اند که مرید و قاصد و طالب راه و دین منند.» (قوشمی، ۲۰۱)

سیمرغ

در ادب فارسی سیمرغ و ققنوس دو پرنده اساطیری و عجیب به‌شمار می‌روند. سیمرغ، پرنده اسطوره‌ای ادب فارسی، به‌ویژه در شاهنامه است علاوه بر سیمرغ، عنقا و ققنوس هم پرنده‌گان اساطیری هستند که مورد توجه ملت‌های مختلف قرار گرفته‌اند.

قومشمی در توصیف عارفان و سالکان راه حق آن‌ها را به سیمرغ همانند ساخته و می‌گوید سایه آن‌ها مثل کوه قاف و روح آن‌ها در بزرگی همچون سیمرغ عالی طواف است:

ظلشان اندر زمین چون کوه قاف روح او سیمرغ بس عالی طواف
گر بگویم تا قیامت نعت او هیچ آن را مقطع و غایت مجو
هر کسی هر ساعتی پیش آورند بهر قرب حضرت بی‌چون و چند
پس تقرب جوید او سوی اله سرپیچ از طاعت او هیچ‌گاه

«عنقا نیز پرنده‌ای اسطوره‌ای است و در روایات اسلامی به آن اشاره شده است برخی سیمرغ ماده را عنقا می‌دانند و معتقدند که ابتدا با مردم زندگی می‌کرد، اما بر اثر آزار و اذیت مردم و شکایت آنان در نزد پیامبر، خداوند دعای پیامبر را اجابت کرد و با صاعقه‌ای او را از بین برد و نسلش را منقطع گرداند گروهی نیز از بین رفتن عنقا را به زمان سلیمان (ع) نسبت داده و می‌گویند ابتدا مخالف سلیمان بود ولی عاقبت به وی ایمان آورد؛ بدین ترتیب که روزی سلیمان (ع) از قضاو قدر الهی سخن می‌گفت و عنقا ادعای کند قادر است این قضا را بگرداند و چون موفق نشد از شرم در پشت کوه قاف ناپدید گشت. «(یا حقی ۱۳۷۵: ۲۵۴) در متون عرفانی عنقا رمز برای ذات باری تعالی است. قومشمی چهار بار در کتاب خود از این پرنده اسطوره‌ای نام برده است:

«مرغ گفت: باید در میان خلائق امر به معروف نمائی و آن‌ها را هدایت کنی. گفت: اولاً خود را کنار گرفتم تا احکام الهی را به طریق اجتهاد دانسته و آنگاه با خلائق محشورشوم که اکنون صحبت آن‌ها مرا مانع است. مرغ گفت:

ای مرد برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

اگر صحبت هم‌جنسان تو را مانع آید، معاشرت ناجنس چه خواهد بود. مرغ و صیاد مجادله بسیار کردند. بعد از این بعون الله دگر خواهد شد. عاقبت مرغ بیچاره گرم صحبت آمده و دل از دانه برداشت. خود را گرفتار دام دید» (قومشمی: ۲۲۱)

صبر ایوب

ایوب در دیدگاه تاریخی و باور عمومی، اسطوره صبر در برابر سختی‌هاست. «ایوب بنابر روایات، در شام به دامداری اشتغال داشت و عبادت وی زبانزد همگان بود، اما ابلیس بر او حسد برد و از خدا خواست تا دست او را بر ایوب گشاده کند. آنگاه خداوند ایوب را به بلاهای عظیم آزمود؛ اما باین همه زبان، وی یک لحظه از تهلیل و تسبیح الهی نیاسود.» (بلعمی، ۱۳۶۸: ۳۳۰). قوشمی در بیان این نکته عرفانی که هر بلا و گرفتاری‌ای که از جانب خداوند بر عارف وارد می‌شود مشیت و حکمت پروردگار است به داستان نمرود و ایوب اشاره کرده می‌گوید:

«و چون اشیا پرتو وجود حق‌اند و مقهور و مستهلک‌اند و آنچه دارند از حق است و در ظل وسایه الهی و در کف سلطنت او عز شانه می‌باشند وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ. پس اوست قاهر فوق بندگان خود. بیت:

پشه را قهرش از داریم زود تاخورد مغز از سر نمرود
بی نیازیش چون سرفراز کرم از ایوب طعمه سازد»

(قوشمی: ۵۴)

عیسی مسیح

عیسی، فرزند مریم ناصری در زمان حاکمیت هیرودیسی در تاریخ ۷۴۹ رومی در بیت‌الحم به وسیله روح‌القدس از مادری باکره متولد می‌شود. یوسف نجار برای نجات عیسی و مادرش از دست هیرودیسی از طرف خداوند مأموریت انتقال آن دو را به مصر یافت. از تکلم در گهواره، مایه آسمان، خر عیسی، مرغ عیسی، مداوای بیماران و احیای مردگان، نورانی شدن چهره و لباس روی صلیب، سوزن، رجعت عیسی در ادبیات فارسی سخن بسیار رفته‌است. تولد عیسی از مادر باکره برای مردم قابل‌هضم نبود در نتیجه مریم را به ناشایست متهم کردند و گفتند: فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا/فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا. «ای مریم عجب کار زشتی کرده‌ای! ای خواهر هارون! نه پدر تو مرد بدی بود نه مادرت زن بدکاره‌ای.» (مریم / ۲۸-۲۷)... (یاحقی، ۱۳۹۱: ۵۹۱)

مسیح همراه با تمام شگفتی‌های زندگی مانند بکرزایی مریم، نفس روح‌بخش مسیح و به آسمان رفتن او مورد توجه قوشمی قرار گرفته‌است. در متن زیر قوشمی به باکره‌بودن مادر عیسی اشاره کرده و می‌گوید که علت این که دشمنان نتوانستند بیش‌ازاین حشرت مریم را اذیت‌کنند معجزه عیسی بوده- است: «چنانکه درباره مریم مادر عیسی می‌گفتند که این از کی پیداشد و حال‌آنکه پدر و مادر تو مردم

بدون اصلی نبودند. پدر این طفل کیست؟ اگر معجزه حضرت نبود، مادر او را بسیار آزار می‌کردند.» (قومشمی: ۳۸)

قومشمی در یکی از حکایات کتاب به معجزه حضرت عیسی اشاره کرده و می‌گوید: «گفت: خبرده مرا از هفت چیز که در زمین حرکت‌کنند و از رحم بیرون نیامده‌اند؟ جواب داد که آن‌ها آدم و حوا و گوسفند اسماعیل و ناقه صالح و بچه او و عصای موسی و خفاشی که عیسی ساخت و روح در او دمید. پس به اذن خدا طیران نمود.» (همان: ۲۴۲)

محمد(ص)

حضرت محمد(ص) خاتم پیغمبران الهی و صاحب شریعت اسلام است که نام مبارک ایشان چهار بار (آل عمران/ ۱۳۶، احزاب/ ۴۰، محمد/ ۲ و فتح/ ۲۹) در قرآن آمده است. مدح حضرت محمد(ص) در متون عرفانی جایگاه خاصی داشته است و بسیاری از شاعران و نویسندگان در دیوان‌ها و منظومه‌های خود پس از حمد و ستایش خداوند، بخشی را جداگانه به نعت پیامبر(ص) اختصاص می‌دادند. علاوه بر این در جای‌جای اثر خود نیز به حوادث زندگی پیامبر و احادیث و اقوال ایشان اشاره می‌کردند. قومشمی در شأن پیامبر اسلام(ص) و با استناد به آیه قرآن که خداوند فرمود اگر تونبودی من دنیا را نمی‌آفریدم، می‌گوید: «و مشرق غیب و صبح ازل و نور محمدی و عقل اول نامیده‌اند که به واسطه و طفیل وجود او جمیع کائنات موجود شده‌اند. لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاکَ وَاسْمَا دِیْگَر نِیز دَارِد مِثْل ما وَ مَن المَاء کُل شِی حِی. چرا که مراد آب مشهور نیست والا لفظ کل صحیح نبود. به جهت آن‌که همه چیزها به ما ظاهر حیات ندارد و اهل این مرتبه را به اختلاف درجات عقول و ارواح و ملائکه مقربین نامند و مرتبه دوم از وجود اگرچه محتاج نیست در قوام ذات خود به غیر از آنچه فوق اوست.» (قومشمی: ۵۹)

نوح

داستان نوح(ع) و طوفان نیز از اساطیر دینی مورد توجه است که قومشمی دوازده بار بدان پرداخته است. اسطوره طوفان در بین اغلب ملل دیده می‌شود و با اندک تفاوت‌هایی به وقوع پیوسته است. قومشمی در ضمن داستان حضرت نوح به اهمیت دعا و گریه و زاری در درگاه خداوند پرداخته و می‌گوید: کشتی نوح به واسطه دعای خیر نوح به سلامتی سالم ماند و یاران نوح از طوفان جان سالم به در بردند: «اما اهل جمع گویند که خدای تعالی به قدرت کامله خود نوح پیغمبر را برگزید و دعای او را با مقارنه کواکب مقارن نمود و اثر طوفان بخشید. هم کواکب اثر کرد و هم دعا به اجابت رسید. به حکم الهی و فهم این مطالب موقوف است به رفع حجاب هستی و فرعونیت و از کثرت به وحدت.» (قومشمی: ۱۱۸).

هابیل و قابیل

برادرکشی از نظر روان‌شناسی، حاصل حسادت و تشویش و اضطراب درونی است که در بین اساطیر مذهبی و ملی اقوام مختلف دیده می‌شود. قوشمی، علت مرگ هابیل به وسیله برادرش قابیل را حب به مال دنیا، دانسته است: «آری از ستم ابلیس، آدم را به کوه سرانندیب دو بیست سال یا کمتر به درد و فراق مبتلا ساخت و از حب دنیا قابیل به قتل هابیل پرداخت» (قوشمی: ۲۴۱)

همچنین قوشمی در ضمن حکایتی بسیار زیبا، اولین جنایت بشر را قتل هابیل دانسته است: «خبرده از اوّل خونی که بر زمین ریخت؟ گفت: خون هابیل بود که برادر او قابیل او را کشت.»

یوسف

اسطوره دینی دیگری که در آثار قوشمی بدان پرداخته شده، یوسف و سرگذشت اوست. شاعر به زیبایی یوسف و حسادت برادران که او را به قیمت خیلی کم فروختند و فروش نهایی وی در بازار مصر اشاره کرده است. قوشمی نوزده بار در کتاب خود به داستان حضرت یوسف اشاره کرده است. نویسنده در توصیف عارفان و سالکان با استفاده از داستان حضرت یوسف می‌گوید: «و شاهدان محفل حقیقت که بی سامان در کوه و بیابان از سنگ ملامت ناهلان سر در گلیم اخفا کشیده، دست کسی شانه کش زلف مشک‌آساشان نشده و حلقه چشمی طوق فاخته سروبالاشان نگردیده. یوسف حسن کمال را در بازار اهل این دوران به کلافی نخرند و زلیخای مصر حال را به تمنای یوسف نگذارند و پر زال ضلالت را در دکان نادانی مقابل زر بدهند و در تماشای جمالش دست از ترنج نشناسند.» (قوشمی: ۲)

نتیجه‌گیری

باتوجه‌به این‌که نویسنده خود را از جرگه سلسله ذهبیه می‌دانسته، می‌توان چنین نتیجه‌گرفت که دیدگاه‌های عرفانی محمدصادق قومشمی بر محور اندیشه وحدت وجودی است و به‌نوعی می‌توان او را دنباله‌رو طریقه کلامی این‌عربی دانست. در حقیقت دنیاستیزی، کمال‌گرایی، شوق و سرمستی، تبّتل و پایبندی به حفظ شریعت، از مهم‌ترین مؤلفه‌های عرفان قومشمی است. وی این اصول را با بهره‌گیری از زبانی ساده و صمیمی و به‌دور از تکلف‌های بدیعی و صناعی به‌نحوی بلیغ و قابل‌فهم بیان کرده‌است و آنچه از فضای حاکم بر کتابش برمی‌آید، تأکید بر عرفان زاهدانه و تقوامدارانه است که در آن به دنیا و تعلقات مادی پشت پا می‌زند و طریق سلوک روحانی و عشق ازلی را در رسیدن به حقیقت و معرفت برمی‌گزیند. نکته دیگر اثرپذیری وی از منش عرفانی عارفانی همچون شیخ جنید بغدادی، شیخ سری سقطی و شیخ احمد غزالی و شیخ نجم‌الدین کبری است؛ به‌نحوی که با مطالعه اثر قومشمی می‌توان پایه‌ها و اصول فکری آن‌ها را جستجو نمود و از این‌نظر نوشته وی تصویرگر یک سیمای کلی از جهان‌بینی عرفای پیشین است. نکته آخر علی‌رغم اینکه وی شالوده و بنیان فکری خویش را بر مبنای اصول عرفان عملی بنانهاده‌است با این حال از ضروریات عرفان نظری، غافل‌نمانده و به‌نوعی این دو را مکمل یکدیگر در طریق وصول الی‌الله می‌داند.

منابع و مأخذ

۱. اردبیلی، ابن‌بزاز. (۱۳۷۳). صفوة‌الصفاء، تصحیح: غلامرضا طباطبایی، تهران: مجد.
۲. آری‌پور، یحیی، (۱۳۸۲). از صبا تا نیما، جلد ۱، تهران: زوآر.
۳. بلعمی، محمدبن محمد. ۱۳۶۸. تاریخ. شرح انزابی‌نژاد. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
۴. بهار، محمدتقی (۱۳۷۳). سبک‌شناسی، ۳ ج، تهران: امیرکبیر.
۵. خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۷)، دانشنامه قرآن‌پژوهشی، تهران: دوستان و ناهید.
۶. خزائلی، محمد، (۱۳۸۹)، اعلام قرآن، تهران: امیرکبیر.
۷. زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۰)، ارزش میراث صوفیه، تهران: امیرکبیر.
۸. سجادی، سیدجعفر، (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری.
۹. صفاء، ذبیح‌الله، (۱۳۶۸)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوسی.
۱۰. عباسی‌منتظری، لیلی (۱۳۸۹)، مقایسه دیدگاه‌های عرفانی در مثنوی مولانا و گلشن‌راز شبستری، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه آزاد یاسوج.
۱۱. قوشمی، محمدصادق بن محمدباقر. (۱۲۶۳). نسخه خطی حدائق الانوار، تهران: کتابخانه ملی.
۱۲. یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۹۱. فرهنگ اساطیر و داستان‌واژه‌ها در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.
۱۳. یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۷۵. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Reflection of the Mystical and Moral Themes in the Hedayegh al-Anwar
of Mohammad Sadegh Ghomashmi

Mahin Farahmand

PHD Student, Persian Language and Literature, Bushehr Branch, Islamic Azad

University, Bushehr, Iran

Seyed Mahmud Seyd Sadeghi*

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Bushehr Branch,

Islamic Azad University, Bushehr, Iran.

Shamsolhajieh Ardalaani

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Bushehr Branch,

Islamic Azad University, Bushehr, Iran

Abstract

The manuscript of Hadaegh al- Anvar is a great essay in Sufism and Tawhid whose author has mentioned his biography in the first chapter of the preface. The author has arranged his book in eight Hadighah and each Hadighah in several Golzar and Shajarah. In this edition, the author has brought many poems and anecdotes from other poets and writers. Anecdotal tales are an example of a fictional literature in Persian mystic prose. The author has also expressed the educational, moral and mystical content in the best possible way. In this article, we are going to show the most prominent moral and ethical lessons, such as prayer, love, knowledge, Tawhid, poverty and mortality, self-defense, denunciation of dance and worldly life, austerity, certainty, glory, perfect man, and etc. Studies show that the Ghomashmi has used various myths of national and religious origin to explain mystical issues. Most of the writer's attention is to the post-Islamic religious mythology, in which the characters of the prophet (PBUH) and Imam Ali (as) and Imam Zaman (aj) are his main writings. The pre-Islamic mythology is used in the second grade and national mythology is ranked third in a third degree. Ghomashmi has also used national mythology to explain religious and mystical concepts. highlight mystical.

Key words:

humorous, Ghomashmi, mystical, ethical

* Corresponding Author: m.seydsadeghi@iaubushehr.ac.ir